

# شیرِ بختیاری

مجید نفیسی



در پله نوردیهای بامدادیم  
هر بار که به بالای پله ها می رسم  
نفسی عمیق می کشم  
و چون هژبر به بازدم  
فریادی بر می آورم.

هژبر، شیر بختیاری بود  
رزمنده ی میدانهای والیبال.  
خیز می گرفت و بلند می جهید  
و همزمان با کوبیدن توپ  
چون شیری شرزه می غرید  
و در دلِ حریفان هراس می افکند.

می گفتند در پاشنه ی کفشهایش  
فنری جادویی کار گذاشته  
و می خواستند که از "خُرُنش" اش بکاهد.  
اما او خود را شیرِ شاهنامه می خواند  
و همچنان با هر آبخار  
خروشی از ته دل در می داد.

در پسِ هر فریادم  
پله نوردان سر بر می گردانند  
و با شگفتی به من می نگرند.  
آنها آبشارهای هژبر را ندیده اند  
و نمی دانند که من در جنگهای دبستانی  
به شیوه ی او بالا می پریدم  
و با کوبش و غرشی همزمان  
حریفان را درهم می کوبیدم.

هژبر هنوز استوار ایستاده  
با دو چشم بزرگِ نافذ  
چون شیرهای سنگیِ بختیاری  
نگهبانِ گورِ رزمندگانِ گمنام

از دشتِ لالی تا بلندیهای بازُفت  
و حتی گاهی طنین غرشهایش  
از پله های ساختمانیکا شنیده می شود.